

The power struggle after Harun al-Rashid in the Abbasid caliphate Emphasizing the theory of Laclau and Mouffe

*Mohammad Hasan Behnam far*¹

Received: 2021/12/29 | Accepted: 2022/02/19

Abstract

(DOI): [10.22034/SKH.2022.11458.1233](https://doi.org/10.22034/SKH.2022.11458.1233)

Original Article

P 137 - 161

Governments and political rulers have always had plans to gain power. Harun al-Rashid divided the areas of the caliphate among his children, and after him, gaining power and the caliphate became the reason of conflict between the successors. In the meantime, Mamun played an important role in consolidating the Abbasid caliphate and his taking office by adopting political plans and actions in gaining power and caliphate. This article, documenting sources and based on Laclau and Mouffe's discourse theory, by tracing the roots of the power struggle between Amin and Mamun, studies and evaluates Mamun's actions to achieve power and caliphate. According to this theory, there is a forced effort and struggle between suppressed power and deprivation to create conditions in the establishment of dominance and hegemony. Dominant exercising in the form of exercising power as a political plan always try to impose their will on others. It seems that Mamun used every method and action on the way to gain power and reach the caliphate, and he set his main goal to gain power.

Keywords: Ma'moun Abbasi, theory of Laclau and Mouffe, discourse of power, caliphate.

1 - Department of Education, Esfrain Higher Education Complex, North Khorasan, Iran.



جنگ قدرت پس از هارون الرشید در خلافت عباسی با تاکید بر نظریه لاکلاو و موفه محمدحسن بهنام فر^۱

شناسه دیجیتال (DOI): 10.22034/SKH.2022.11458.1233
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۰۸ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۳۰
نوع مقاله: علمی پژوهشی

ص: ۱۶۱/۱۳۷

چکیده

حکومتها و حاکمان سیاسی برای دستیابی به قدرت و رسیدن به حاکمیت همواره برنامه ها و اقداماتی داشته اند. هارون الرشید با توجه به مواجهه شدن مسائل مناطق، حوزه های خلافت را بین فرزنداناش تقسیم کرد و بعد از او، دستیابی به قدرت و خلافت، عامل نزاع بین جانشینان شد. مامون در این میان در راه دستیابی به قدرت و کسب خلافت با اتخاذ برنامه ها و اقداماتی سیاسی نقشی مهم در تحکیم خلافت عباسیان و روی کار آمدن خود داشت. این مقاله با استناد منابع و بر اساس نظریه گفتمان لاکلاو و موفه با ریشه‌یابی نبرد قدرت بین امین و مأمون، به بررسی اقدامات مامون جهت دستیابی به قدرت و خلافت پرداخته و مورد ارزیابی قرار می‌دهد. بر اساس این نظریه، یک تلاش و مبارزه قهری بین قدرت سرکوب شده و محرومیت از ایجاد شرایط در تاسیس سلطه و هژمونی وجود دارد. اعمال سلطه آمیز در قالب اعمال قدرت به مثابه یک طرح سیاسی، همواره کوشش می‌کند که اراده خود را به دیگران تحمیل نماید. چنین به نظر می‌رسد که مامون در راه کسب قدرت و رسیدن به خلافت از هر روش و اقدامی فروگذار نکرد و هدف اصلی خود را رسیدن به قدرت قرار داده بود.

واژگان کلیدی: مأمون عباسی، نظریه لاکلاو و موفه، گفتمان قدرت، خلافت

۱. گروه معارف، مجتمع آموزش عالی اسفراین، خراسان شمالی، ایران، mohamadbehnamfar@yahoo.com



مقدمه

سقوط خاندان بنی امیه و به روی کار آمدن بنی عباس، دور جدیدی از تحولات را به دنبال داشت. بدون شک انتقال خلافت از امویان به عباسیان با تغییر ریشه ای و تحول گسترده همراه بود. این مساله در گرایش کلی خلافت عباسی نمایان و در آغاز کار به شکل انتقال پایتخت از دمشق به بغداد ظاهر شد. این کار به نوعی دست کشیدن از فعالیت های جنگی شدید دوران اموی و روی آوردن به ثبات و حکومتداری نیز بوده است. عباسیان کمتر به گسترش سرزمین پرداخته و بیشتر وقت خود را به اداره و حاکمیت سرزمینی گذراندند. آنها با توجه به نقش ایرانیان، گرایش زیادی به شرق داشته و نفوذ خود را به حوزه مشرق اسلامی کشانیدند. خلفای عباسی از برخی عاداتهای ایرانیان از جمله توجه به قدرت و نظم اداری پیروی کردند. عصر اول عباسی که عصر اقتدار خلفا محسوب می شد، با روی کار آمدن ابوالعباس سفاح (۱۳۶-۱۳۲) آغاز و با خلافت واثق (۲۲۳-۲۲۷) پایان یافت. این عصر به دلیل ثبات حکومت و ویژگی های خاص خلفا عصر منحصر به فردی به شمار می آید. ویژگی آن نیرومندی خلافت، استقلال کامل آن و متمرکز بودن نیروهای بالای حکومت در دست خلفا بود. اما درست در میانه حکومت یکی از قدرتمندترین خلفای این عصر یعنی هارون الرشید، با اقدامی ویژه مواجه هستیم که آنرا یکی از دلایل ضعف خلفا و پایان عصر اول عباسی دانسته اند. هارون الرشید در زمان حیات خود، با تقسیم حکومت بین فرزندان خویش، امپراتوری عباسی را تجزیه کرد و مقدمات ضعف حکومت عباسی را فراهم نمود. آنچه اهمیت دارد وقایعی است که در جریان این اقدام روی داد و منجر به اولین جنگ داخلی خلافت عباسی شد. چالش قدرت و دستیابی به حکومت پس از هارون الرشید یکی از مسائلی اصلی این تحقیق به حساب می آید و بررسی و تحلیل روند قدرتگیری مامون عباسی می تواند در شناخت مسائل مختلف دنیای اسلام در اواخر قرن دوم هجری اهمیت داشته باشد. در این جهت سوال اساسی زیر مطرح می شود:

با توجه به شرایط پس از هارون الرشید، مامون چگونه توانست موانع رسیدن به خلافت و حکومت را بردارد؟

تحلیل گفتمانی لاکلا و موفه

تلقی دانش سیاسی دوره اول عباسی، به عنوان یک «نظام گفتار» و تحلیل انتقادی این گفتمان؛ گامی اساسی در جهت فهم شالوده های قدرت، مفاهیم سیاسی و فهم علمی است. نظریه گفتمان که ریشه در علوم تفسیری دارد، به نقش معنی دار اعمال اجتماعی و اندیشه ها در زندگی سیاسی توجه دارد. به ارزیابی نظام های معنایی و گفتارهایی می پردازد که فهم انسان ها را از نقش ویژه خود در جامعه و سیاست شکل می دهند. (Howarth. ۱۹۹۵: ۱۱۵-۱۳۳) مفهوم گفتمان که در سالهای اخیر در عرصه تحلیل سیاسی بسط داده شده است، ریشه در چرخش استعلایی در فلسفه جدید دارد. یعنی نوعی از تحلیل که صرفاً معطوف به امور واقع نیست، بلکه به شرایط امکان آنها نیز می پردازد. فرض بنیادین هر تحلیل گفتمانی این است که امکان تصور، اندیشه و عمل، به ساخت‌مند شدن حوزه معنی داری بستگی دارد که قبل از هر بی-واسطگی عینی حضور دارد. (لاکلاو، ۱۳۷۷: ۴۱) بنابراین مفهوم گفتمان، قلمرو وسیعی دارد و به ناگزیر سازوکارهایی که هر تحلیلی استخدام می کند، به اعتبار طبیعت گفتمان موضوع تحقیق، ویژگی های خاصی دارد که موجب گزینش شیوه ای خاص از بین شیوه های متعدد تحلیل گفتمان می شود.

نظریه گفتمان آنگونه که لاکلا و موفه توضیح می دهند، سعی می کند چگونگی ایجاد، کارکرد و دگرگونی اندیشه ها را به مثابه یک گفتمان که سازنده معانی و فعالیت های سیاسی هستند، درک و تحلیل نماید. آنها استدلال می کنند که معانی کلمات، اشیاء و اعمال اجتماعی در صورتی آشکار می شود که در حوزه گفتمان ویژه ای قرار بگیرند. لاکلا و موفه با استخدام گفتمان در قلمرو نظریه و تحلیل سیاسی، مفاهیم اساسی این روش را بسط داده اند. آنها در حوزه فلسفه سیاسی، مفهوم گفتمان را مجموعه ای معنا دار از نشانه های زبان شناختی و فرازبان شناختی می دانند (Laclau and Mouffe, 1985: 113) آنها بر این واقعیت تاکید دارند که پیکربندی اجتماعی دارای معناست. بر اساس این نظریه همه پدیده های اجتماعی تحت تاثیر فرآیندهای گفتمانی شکل می گیرند. (سلطانی، ۱۳۸۳: ۲۶) مفهوم لاکلا و موفه از گفتمان بر ویژگی ربطی هویت تاکید می کند. معنای اجتماعی کلمات، کلام، اعمال و نهادها همه در رابطه با زمینه ای کلی فهمیده می شوند و هر کدام از آنها جزئی از آن را شکل می دهند (تاجیک، ۱۳۸۳: ۴۵؛ کلانتری، ۱۳۹۱: ۱۳۵؛ مقدمی، ۱۳۹۰: ۱۰۲) هرگفتمانی به دلیل تماس با سایر گفتمانها دستخوش تغییر می شود، لذا راه برای کشمکش های همیشگی اجتماعی بر سر تعاریف

آنها ادامه دارد (پورگنس، ۱۳۸۹: ۵۴).

تکوین گفتمان در نظریه لاکلا و موفه

هر معنایی در رابطه با مجموعه اعمالی که انجام می‌گیرد، و نیز هر عملی در رابطه با یک گفتمان خاص قابل فهم است. در نظریه لاکلا و موفه، گفتمان از طریق تثبیت نسبی معنا حول گره‌گاههای خاصی شکل می‌گیرد. (Laclau and Mouffe, 1985: 112) آنها برای بیان چگونگی تکوین یک گفتمان بر سه مفهوم بینامتنی، بیناگفتمانی و دگرسازی تاکید می‌کنند. هویت‌یابی یک گفتمان تنها از طریق تعارض با گفتمانهای دیگر امکان پذیر است. بنابراین هویت گفتمانها منوط به وجود غیر است لذا گفتمانها همواره در برابر خود غیریت سازی می‌کنند. (کسرایبی، پژوهش شیرازی، ۱۳۸۸: ۳۴۷) لاکلا و موفه تقابل را نیروی پیش راننده می‌دانند که بر کل جامعه سایه می‌اندازد. هر گفتمانی در نزاع با یکدیگر گفتمانهاست، لذا هیچ گفتمانی هرگز کاملاً شکل نمی‌گیرد پس دگرسازی اجتماعی پیدا می‌شود تا هویت‌های متفاوت همدیگر را نفی و طرد سازند (قجری، ۱۳۹۱: ۶۳) آنها مفهوم «مفصل بندی» را وضع می‌کنند. این اصطلاح ناظر بر هر عملی است که عناصر مختلف را به هم پیوند زده و آنها را در درون یک هویت جدید وحدت می‌بخشد. (Laclau and Mouffe, 1985: 113) مفهومی دیگری که در این تحلیل گفتمان مطرح می‌شود، تلاش برای سلطه و تاسیس سلطه توسط برنامه‌های سیاسی اهمیت بسیار زیادی دارد. تجارب برتری جویانه در مرکز دایره جریانهای سیاسی قرار دارد و جریانهای سیاسی نیز، برای صورتبندی، کارآیی و زوال گفتمانها حیاتی هستند. سلطه هنگامی انجام می‌گیرد که یک برنامه یا نیروی سیاسی قواعد و معانی را در صورتبندی اجتماعی خاص تعیین کند. مفهوم سلطه این نکته را که سرانجام چه کسی مسلط می‌شود، در بطن خود دارد. این قدرت سیاسی است که درباره اشکال مسلط رفتار و معنی در متن اجتماعی معین تصمیم می‌گیرد. دستگاه‌های سلطه نوع خاصی از عمل مفصل‌بندی شده است که در درون آن قواعد مسلطی که هویت گفتمانی و صورتبندی‌های اجتماعی ساخت می‌یابند، تعیین می‌شوند. بنابراین طرد دیگری و برجسته سازی خود، شیوه‌ای برای حفظ و استمرار قدرت است. به کمک همین سازوکار است که قدرت پس یک گفتمان، با تاثیر گذاری بر ذهن سوژه‌ها اقدام به تولید اجماع و تعریف نشانه به شیوه خاص می‌کند و در واقع مدلول خاصی را به دال کانونی گفتمانی می‌چسباند و آن را هژمونیک می‌کند و همزمان سعی دارد با ساختارشکنی دال کانونی گفتمان رقبا، مدلولش را از آن جدا کند

و هژمونی‌اش را بشکند. (قجری، ۱۳۹۱: ۷۸) بر این اساس یک تلاش و مبارزه قهری بین قدرت سرکوب شده و محرومیت از ایجاد شرایط در تاسیس سلطه و هژمونی وجود دارد. اعمال سلطه آمیز در قالب اعمال قدرت به مثابه یک طرح سیاسی، همواره کوشش می‌کند که اراده خود را به دیگران تحمیل نماید. بحث بعدی اعمال سلطه آمیز مستلزم وجود دلالت‌کننده‌ها و نشانه‌های هویتی شناوری است که به وسیله گفتمان‌های موجود و حاضر احراز و تثبیت شده‌اند. اعمال سلطه آمیز، با توجه به وجود عناصر و نشانه‌های شناور، پیوند این عناصر در درون یک طرح سیاسی وسیعتر را هدف قرار داده، بدینوسیله معانی را با آنها جمع می‌کند. (فیرحی، ۱۳۷۸: ۵۷)

در این مقاله بر اساس واکاوی نظری و اطلاعات اندک منابع راجع به شرایط ایجاد شده پس از هارون الرشید فرض زیر در پاسخ به سوال مطرح به ذهن متبادر می‌شود.

در شرایط پس از هارون الرشید، مامون به کمک گفتمان قدرت با ایجاد مشروعیت و کنار زدن رقبا، موفق به کسب خلافت و رسیدن به حکومت شد.

چالش قدرت در خراسان اواخر خلافت هارون الرشید

عباسیان میراث دار سرزمینهای مهم و ارزشمندی شده بودند. از یک طرف مغرب و شمال افریقا و از طرف دیگر خراسان و مشرق زمین و البته حوزه عراق و مرکز جهان اسلام نیز با تحولات و مسائل خود به عنوان مهمترین نقاط جهان اسلام خودنمایی می‌کردند. عباسیان در نتیجه انتقال پایتخت و بی توجهی به امور مغرب، نفوذ خود را از مغرب اسلامی کاهش داده و تمرکز خود را بر مرکز و شرق جهان اسلام گذاشتند. خراسان در این میان مهمتر از نقاط دیگر به نظر می‌رسید. چه اینکه قبل از به حکومت رسیدن عباسیان از مراکز تشکیلاتی محسوب می‌شد و بعد از به حکومت رسیدن عباسیان، مدام در این منطقه شورشها و ناآرامیها وجود داشت. چرخشی که در اندیشه ی خلفای اول عباسی روی داد، به سرعت خراسان را که سرچشمه ی عمده ی نیروهای تقویتی جنبش عباسیان به شمار می رفت، تبدیل به مرکز مخالفت خلافت عباسی کرد. هم خراسانیان و هم شورشیانی که در این منطقه گرد هم جمع شده بودند، دریافتند که دودمانی که با یاری آنها به امور دست پیدا کرده، خواهان از میان بردن آنهاست. این امر با قتل ابومسلم و سرکوبی شدید مخالفتها و شورش های این منطقه نمود بیشتری یافت. تا قبل خلافت هارون الرشید، سیستم اداره ی خراسان از طریق «عاملان» انجام می گرفت. یعنی

عاملان و کارگزارانی از طریق حکومت مرکزی به این منطقه برای انتظام امور فرستاده می شدند. اما این امر نیز گاه با مشکلاتی مواجه می شد. بدین ترتیب که گاه عاملان با همراهی شورشیان باعث چالشی جدی برای خلافت می شدند و گاهی عاملان با ستم، خودخواهی و فشار بر مردم مناطق فوق باعث شورش و نارضایتی شده و اوضاع را آشفته می کردند. در این صورت دستگاه خلافت نیز برای مقابله با آن عاملی دیگر به منطقه گسیل می کرد.

چنین مسأله ای در دوره ی هارون به خوبی قابل تحلیل و بررسی است. از یک طرف خوارج و حمزه ی آذرک در سیستان ناآرامی به پا کرده و از طرف دیگر حضور «علی بن عیسی بن ماهان» به عنوان «عامل» در خراسان، بخش شرقی حکومت را به عنوان مرکز مخالفان تبدیل کرده بود. علی بن عیسی در تمام مدت حکومت دیر پای خویش با زورگویی و ستمگری در خراسان حکمرانی کرد تا آنجا که بهره کشیهای ظالمانه اش، اعتراض همگان را برانگیخت. این امر از نگرانیهای جدی هارون الرشید به شمار می رفت. هارون با مواجه مسائل پیش روی و از جمله در سرزمینهای شرقی، به این نتیجه رسید که با تقسیم حوزه های حکومتی و واگذاری آنها به افراد خاندان خلافت، بتواند «عاملان» را از میان بردارد و پایه های خلافت را در مناطق دور مستحکم کند. شورش محمره در جرجان و تحرکات حمزه ی خارجی در سیستان، اوضاع را آشفته کرد. هارون علی را فراخواند و علی نیز با هدایایی نزد هارون رفت و عهد بست که اوضاع را آرام کند (۱۸۳ هـ). (طبری، [بی تا]: ۲۹۹/۸ ابن اثیر، ۲۰۰۰/۱۴۲۰ م: ۱۶۳/۶) علی به خراسان بازگشت اما اینبار مواجه شد با شورش خطرناک ابوالخصیب و هیب بن عبدالله در نساء که مدت زیادی شهر در تصرف شورشیان بود. سرانجام به سختی سرکوب شدند. (۱۸۶ هـ). (طبری، [بی تا]: ۲۷۰/۸) اما اوج شکایتها و نارضایتها در سال ۱۸۹ هـ روی داد، بزرگان مستقیماً به هارون الرشید، از بیداد علی نامه نوشتند و مردم از راه خویشان و دوستان حال را به خلیفه رسانیدند، هارون الرشید برای رسیدگی به شکایات و داد خواهی مردم خراسان، عازم آن دیار بود، علی بن عیسی با ارسال هدایای فراوان-شامل پول، تحفه، مشک، جواهر، ظروف طلا، سلاح، اسب و...- برای خلیفه و پسرانش در شهر ری، نظر وی را جلب کرد و خلیفه که از این هدایا راضی شده بود، علی را در سمت خویش ابقا کرد. (طبری، [بی تا]: ۲۸۶/۸ ابن اثیر، ۲۰۰۰/۱۴۲۰ م: ۱۹۱/۶ ابن خلدون، ۱۹۹۲/۱۴۱۳ م: ۴۷۰/۳) هنوز یک سال از بازگشت هارون از ری نگذشته بود که دوباره خراسان را آشوبی دیگر فرا گرفت، چنان که ترس و وحشت خلیفه را دو چندان کرد و آن شورش رافع بن لیث بن نصر بن سیار در سمرقند بر ضد علی بن عیسی در سال

۱۹۰ هـ بود. وی توانست تمام ناراضیان ماوراءالنهر را پیرامون خود گرد آورد و ترکان را همراه خود سازد. «چه بسا رافع اگر چه سر کرده و فرمانده ی عباسیان بود، اما در دل از دوستداران بازگشت اموی به شمار می رفت.» (دنیل، ۱۳۶۷: ۱۸۸) اهل خراسان نیز که از دادرسی خلیفه ناامید شده بودند به سرعت رافع بن لیث را برافراشتند و با او همراه شدند. بلعمی می گوید: «رافع با کسانی که از علی و برگماشتگان او دل پری داشتند و ناخوشنود بودند، پشتیبانی می کرد.» (بلعمی، ۱۳۸۰: ۱۲۰۵)

اوضاع در خراسان آشفته شد و کار رافع بالا گرفت، هارون که از آشفتگی اوضاع اطلاع یافت، و جدی بودن خطر را احساس کرد، هرثمه بن اعین را به ظاهر برای یاری به علی علیه رافع و در واقع برای اسارت علی به خراسان گسیل کرد. هرثمه، علی را قبل از آنکه بر او بدگمان شود بازداشت کرد، سپس او را به زنجیر کشید و خزانه را به مردم بازگرداند. هرثمه، علی را نزد خلیفه فرستاد و هارون زمانی که در جرجان بود، علی را نزد او آوردند، هارون نیز علی را به بغداد نزد فرزندش امین فرستاد که او را زندانی کند و فرزند دیگرش _مأمون_ را به همراه فضل بن سهل و هرثمه به نبرد با رافع فرستاد، رافع نیز پس از چندی سرکوب شد. (یعقوبی، ۱۴۱۹/۱۹۹۹ م: ۲۹۸)

بنابراین ایران در عهد اول عباسی به کانون بحران و جنبش های سیاسی، قومی و فرقه ای بدل شده بود. و خلیفه هوشمندی چون هارون الرشید به این نتیجه رسید که ایران را نمی توان از بغداد فرمان راند و اداره کرد. او بدین ترتیب امور خلافت را به دو دیوان بزرگ، دیوان مشرق و دیوان مغرب تقسیم کرد. (فیرحی، ۱۳۷۸: ۱۸۹)

خلافت عباسی بعد از هارون الرشید

تقسیم خلافت که بر اساس ضرورت و آگاهی انجام گرفته بود، در صورت اجرا می توانست آرامش را در امپراتوری بزرگ عباسی برقرار سازد. وی مناطق دوردست جزیره و مرزهای امپراتوری بیزانس را که احتمال ناامنی و بحران از آنجا بیشتر می رفت به قاسم واگذار کرد. وجود او برای حفظ این مناطق کفایت می کرد، ولی عراق و حجاز و بخشهایی از یمن را که در آن عباسیان و طرفداران امین بیشتر بودند به او سپرد. همچنین مناطق شرقی کشور و به ویژه خراسان را که منطقه بحرانی و پر آشوب بود، به لایق ترین فرزندش یعنی مأمون واگذار کرد. انتصاب مأمون با اعتراض زبیده (مادر امین) توأم شد، چرا که هارون سپاه و تجهیزات بیشتری را برای

برقراری امنیت در خراسان به مأمون واگذار کرده بود. هارون در جواب زبیده با خشم اعلام کرد، من قلمرو صلح را به پسر تو و ناحیه جنگ را به عبدالله مأمون داده‌ام. به همین جهت صاحب جنگ بیشتر به مردان و سپاه نیاز دارد. (مسعودی، [بی تا]: ۳۵۷) او برای دو پسرش امین و مأمون امتیازات نسبتاً یکسانی را در نظر گرفته بود. برای هر دو سپاه، قلمرو حکومت مشخص و درآمدهای بسیار تعیین کرده بود تا آنجا که گمان نمی‌رفت رابطه آنها دگرگون شود. (محمد الخضری بک، ۱۳۸۲ق: ۱۷۰؛ طبری، ۱۳۶۹: ۱۲ / ۵۳۴۲) اما دقت و تلاش هارون برای عقد پیمانی سخت میان دو برادر نتوانست دستاوردی برای حفظ وحدت خلافت داشته باشد، و برخلاف انتظار او، باعث بروز مشاجراتی شد که اساس خلافت را تهدید کرد.

مامون و دستیابی به قدرت

مرگ نابهنگام هارون الرشید در طوس، مأمون را با دشواریهای زیاد در خراسان روبرو ساخت. هارون که در سفر خود نتوانست اقدامی برای بهبود اوضاع شرق انجام دهد، مأمون را وارث تمام آن اوضاع آشفته نمود. شورش حمزه، قیام رافع و خشم مردم خراسان از ستمهای عمال حکومتی، پایگاه محکمی را برای ولیعهدی مأمون فراهم نساخته بود. این امر به همراه ستیز زود هنگام امین با وی در بحران دامنگیر خلافت اسلامی مؤثر بود. براین اساس معادلات قدرت پس از هارون پیچیده شده بود، اینکه مبنای مشروعیت باید ایجاد می شد و تنها کسی حق حکومت داشت که مشروع باشد لذا کسانی که علیه خلیفه، امیران و والیان او قصد شورش به هر دلیل داشتند، اصلی ترین ابزار مورد نیاز آنها یافتن مبنای مشروعیتی برای خود بود، چرا که تنها از این طریق امکان همراهی مسلمانان با آنان ممکن می شد. از آنجا که کانون گفتمان مشروعیت، هاشمی (عباسی) بودن خلیفه بود، کسی چون مامون در ابتدای امر برای ایجاد مشروعیت، گفتمانهای جدیدی را پی ریخته و موانع رسیدن به قدرت را از جلو راه برداشت.

در نظم گفتمان سیاسی مأمون، ایرانیان و اتکا به آنها، اولین گروهی بودند که وی با تکیه بر قدرت سیاسی محقق بر اساس گفتمان ایجاد شده، طرح ریزی کرد. مامون سیاستمداری را خوب

۲. مسعودی در نظرخواهی هارون از عمانی شاعر، نقل قول می‌کند که عمانی به هارون گفته بود: «امین چیز دیگری است». اما هارون در جواب وی گفت: «به خدا که من در عبدالله دوراندیشی منصور و عبادت مهدی و عزت نفس هادی را می‌بینم و اگر می‌خواستم چهارمی را نیز می‌گفتم». بنگرید به: مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۵.

می دانست و هیچ گاه تصمیمات عجولانه نمی گرفت تساهل و تساملی که در امور داشت او را به خوبی در امر حکومت یاری می کرد، گرچه این احتمال وجود داشت که مأمون می توانست در خراسان ادعای استقلال کند و مخالفان را با خود همراه سازد، اما وی هیچ گاه خود را در معرض اتهام قرار نداد، چرا که خوب می دانست در این صورت با واکنش سریع دستگاه خلافت بغداد مواجه خواهد شد و این خود بر اقتدار رقیبش یعنی امین خواهد افزود.

چون خبر مرگ رشید به بغداد رسید، محمد[امین] به خلافت دست یافت. (یعقوبی، ۱۹۹۹/۱۴۱۹ م: ۳۰۴/ طبری، [بی تا] ۳۷۲/۸ مسعودی، [بی تا]، ۳۹۷/۳ ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۲۰۷/۶ ابن خلدون، ۱۴۱۳: ۲۸۳/۳)

امین از همان ابتدا از جبهه ی شرق و قدرتگیری آن می ترسید، به دنبال این امر بلافاصله بعد از اعلام خلافت به شدت با برادرش مخالفت کرد، نقض معاهده ای که در زمان پدرش با مأمون بسته و به کعبه آویخته بودند، ضرب سکه بدون نام مأمون در بغداد، فرستادن نامه و فراخواند او به بغداد و سرانجام معرفی پسرش موسی به جانشینی بعد از خود، (یعقوبی، ۱۹۹۹/۱۴۱۹ م: ۳۰۷/ ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۲۱۱/۶ دنیل، ۱۳۶۷: ۱۹۲) از اقداماتی بود که امین انجام داد. مأمون که همه چیز را به خوبی درک می کرد، به هر ترتیب تسلیم برادر نشد. اگرچه در ابتدا برای او بیعت گرفت. مأمون بعد از مرگ رشید ادعای خلافت نکرد و حتی از امرا و بزرگان خراسان برای امین بیعت گرفت.

امین که دریافت نمی تواند واکنش مأمون را برانگیزد، با معرفی او به عنوان کسی که از دستور خلیفه سربپیچی می کند، سرانجام تصمیم گرفت که سپاهی برای دستگیری برادر متمرّد خود تدارک ببیند. بدون شک «علی بن عیسی بن ماهان» و «فضل بن ربیع» در این تصمیم دخیل بودند. ابن خلدون آغاز اختلافات و درگیریها را تحریک فضل بن ربیع و علی بن عیسی بن ماهان می داند. (ابن خلدون، ۱۴۱۳: ۲۸۵/۳) امین بدین منظور چه برای هراسانیدن خراسانیان (دنیل، ۱۳۶۷: ۱۹۶) و چه برای آتش افروزی بیشتر و شورش جلودادن مأمون، «علی بن عیسی بن ماهان» را به فرماندهی سپاهی گماشت و به سمت مأمون فرستاد. علی بن عیسی همان کسی بود که به دستور هارون به زندان افکنده شده بود و اینک به دستور امین آزاد شده و فرماندهی نبردی علیه مأمون را برعهده داشت.

از طرف دیگر مأمون که هراسی نداشت سپاهی به فرماندهی «حسین بن مصعب بوشنجی» به مقابله فرستاد. (یعقوبی، ۱۹۹۹/۱۴۱۹ م: ۳۰۶) مسعودی در ترکیب آرایشی سپاه طاهر می

نویسد: ظاهر سپاه خود را نزدیک به هفتصد تن از خوارزمیان را به دسته های چهارگوش تقسیم کرد و دیگر سواران را در قلب نهاد. (مسعودی، [بی تا]، ۳/۳۹۷) خراسانیان همچنین از آنجا که دل پری از علی بن عیسی بن ماهان داشتند اینک فرصتی برایشان فراهم شده بود که با توان بیشتر بتوانند انتقام خود را از وی بگیرند. «امین ابلهانه علی بن عیسی بن ماهان منفور را به مقابله ی طاهر فرستاد». (Frye, 1975: 72)

سپاهیان دو طرف در شوال ۱۹۵ هـ در دشت «ری» با یکدیگر به جنگ پرداختند و اگرچه علی بن عیسی با زنجیری از نقره برای دستگیری برادر نافرمان آمده بود اما به سختی منکوب شد و طاهر موفق شد سر علی بن عیسی را از تن جدا کند. طاهر سپس نامه ای به ذوالریاستین فضل بن سهل نوشت:

«خدا عمر تو را دراز کند و دشمنانت را در هم بکوبد این نامه را در حالی می نویسم که سر علی بن عیسی پیش روی من و انگشترش در انگشت من است والحمد لله رب العالمین» (یعقوبی، ۱۹۹۹/۱۴۱۹ م: ۳۰۶) مأمون از شنیدن این خبر سخت مسرور شد و مردمان خراسان، از آن وقت به عنوان خلافت به او سلام می کردند. (طبری، [بی تا] ۸/۴۴۰ مسعودی، [بی تا]، ۳/۴۰۰/۴۰۰/۳ ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۶/۲۴۵/۶ ابن خلدون، ۱۴۱۳: ۳/۲۸۷/۳)

منابع اگرچه بیعت اهل خراسان با مأمون را بعد از کشته شدن علی بن عیسی ذکر می کنند اما یعقوبی در کتاب البلدان بیعت خلافت با مأمون را بعد از مرگ امین می داند «و مأمون در مرو اقامت کرد تا اینکه محمد در آخر محرم ۱۹۸ هـ کشته شد و با او به عنوان خلیفه بیعت شد». (یعقوبی، ۱۹۸۸/۱۴۰۸ م: ۷۰)

شاید آنچه که مردم خراسان را بیشتر از مأمون خوشحال کرد، مرگ علی بن عیسی بود کسی که خراسانیان از او دل خوشی نداشتند و مسبب بسیاری از نارضاایتیها بود. (یعقوبی، ۱۹۹۹/۱۴۱۹ م: ۳۰۶)

پیروزی مأمون بر سپاه امین را غالباً پیروزی مشرق ایران بر عراق عرب دانسته اند. بی گمان خاطره اهل خراسان از حکومت ظالمانه علی بن عیسی بن ماهان و گروه غارتگر بدوی او و همچنین راهزنان کوهستان خواندن مردمان مشرق توسط علی در ری، آنها را در رسیدن به آرمان مأمون _یعنی شکست علی بن عیسی بن ماهان_ کمک کرده بود. (R.N.Frye, 1975: P.94)

مامون در خراسان، طاهر در بغداد

براساس واکاوی نظری این مقاله، مامون عباسی، برای تکوین و تثبیت حکومت و خلافت خود، از مفهوم دگرسازی- ترسیم جبهه خودی و غیرخودی- بر اساس منطق هم ارزی و منطق تفاوت استفاده کرد.

مامون که شرایط را سنجیده بود، هم می خواست با پیروزی بر جبهه ی بغداد و خلیفه، خود را به عنوان خلیفه ی جدید معرفی کند و هم دوست نداشت که خراسان را یکباره رها کند چرا که به تازگی در آنجا با او بیعت شده بود از طرف دیگر نمی دانست که چه واکنشی در بدو ورود او به بغداد در مقابلش خواهد شد. مأمون در این زمان تصمیمی گرفت که در روند دستیابی به قدرت بسیار موثر واقع شد. مأمون به جای اینکه همراه با سپاهیان پیروزش به بغداد وارد شود ترجیح داد که در خراسان بماند که هم آرامش نسبی ای که در خراسان ایجاد شده بود را تداوم بخشد و هم از دور نظاره گر حوادثی باشد که در آستانه فصلی جدید در حال رقم خوردن بود. مأمون در خراسان ماند تا اینکه بغداد را از دست ندهد و به بغداد نرفت تا اینکه خراسان را آرام کند. مأمون در خطبه ای برای اهل خراسان، اوج همدلی و تساهل خود را بیان کرد:

«ای مردم همانا من با خدا نذر کرده ام که اگر امور شما را به من سپارد و درباره ی شما فرمان وی را اطاعت کنم و خونی را که حدود الهی آنرا حلال نکند و فرایض خدایی آنرا نریزد، عملاً نریزم و مالی یا اثاثی یا بخششی را که بر من حرام باشد از احدی نگیرم و در حال خشم و خوشنودی خود به هوای نفس حکم نکنم جز آنچه برای خدا و در راه او باشد.» (یعقوبی، ۱۹۹۹/۱۴۱۹: م ۳۰۷)

مامون سپس به طاهر نامه نوشت و او را در رسیدن به بغداد ترغیب کرد و تأکید نمود که جای هیچ درنگی نیست. از طرف دیگر برای اینکه موازنه را در بغداد از دست ندهد و این احتمال را می داد که اهل عراق در جدالی حیثیتی با ایرانیان و سپاهیان طاهر قرار گیرند دست به اقدامی دیگر زد. مأمون سپاهی عظیم از عباسیان تحت فرماندهی رهبرشان هرثمه بن اعین به سمت بغداد برای کمک به طاهر فرستاد. مأمون بر این امید بود که حضور هرثمه در بغداد ممکن است برخی از نیروهای شام و عراقی را جذب کند. (M.A. Shaban, 1976: P.43) طاهر سرانجام به بغداد رسید، آنجا را تصرف کرد و از طرف دیگر سپاهیان هرثمه به او رسیدند، محاصره بغداد بسیار سخت بود و از آن طرف مقاومت بسیار شدید انجام می شد، تا آنجا که چهار ماه بین دو گروه جنگ بود. (مسعودی، [بی تا]، ۴۱۳/۳)

گزارشاتی که مسعودی از محاصره و وقایع فتح بغداد می دهد، بسیار ارزشمند و مفید است و کمتر مورخی مانند او به تفصیلی وقایع پرداخته است.

در میانه تصرف بغداد، اوضاع در خود بغداد بسیار آشفته بود. مردم با یکدیگر نیز می جنگیدند: «همه جا ویران شد و بناهای قدیم فرو ریخت و آثار محو شد و قیمتها گران شد و این در سال ۱۹۶ هـ بود، برادر و پسر، پدر را بکشت که اینان محمدی و آنان مأمونی بودند. خانه ها ویران شد محله ها بسوخت و مالها به غارت رفت.» (مسعودی، [بی تا]، ۴۰۹/۳) سرانجام مردم بغداد پس از ماهها محاصره، تسلیم شدند و از طاهر زنهار خواستند. امین که از طاهر ایمن نبود، لباس خلافت به تن کرد و بر زورقی سوار شد تا به هرثمه بن اعین پناه برد. اما یاران طاهر از ساحل دجله، زورق را با سنگ و تیر بکوفتند و بر او هجوم بردند و خونس را بریختند. (مسعودی، [بی تا]، ۴۱۸/۳)

طاهر به هر ترتیب خلیفه را از میان برداشت از طرف دیگر مأمون مدام منتظر این بود که مرگ خلیفه چه واکنشی را در پی خواهد داشت. مأمون خوب می دانست که عباسیان راحت از این قضیه نمی گذرد، چرا که برای اولین بار در خلافت عباسی، خلیفه کشی اتفاق افتاد، آنهم خلیفه ای که پدر و مادرش هاشمی (عباسی) بودند. مأمون از این امر به شدت بیم داشت که اگر در این برهه ی زمانی وارد بغداد شود، جریان متعصب عرب مدافع امین یعنی خلیفه کشته شده به یکباره بر او هجوم آورده و حکومت را از دست او خارج سازد اوضاع آشفته عراق، حضور ایرانیان و مرگ خلیفه، خود به خود خشم اهل عراق را به همراه داشت.

مأمون با سنجش دقیق شرایط به خوبی دریافته بود، در حال حاضر ماندن در خراسان بهترین اقدام است تا شرایط عراق به ثبات نسبی خود برسد و آنگاه مأمون بتواند به عنوان یک خلیفه ی مقبول و مشروع وارد بغداد شود نه به عنوان یک یاغی و متمرّد.

با وجود جریانهای مختلف و جدال قدرت پس از هارون الرشید، مأمون توانست پیش از دیگر مدعیان حکومت با استفاده از اوضاع آشفته حکومت، در دسترس ترین گفتمان باشد. در این فاصله سیاست بازی مأمون به اوج خود رسید، ابتدا گروه های ناراضی و رانده شده را به خود جلب کرد؛ بدین منظور زمانی ایرانی خوانده شد، گاهی لباس علویان پوشید و گاه خود را عباسی خواند، از طرف دیگر، همینکه به اهداف خود نزدیک میشد، از پشت بر روی همه شمشیر می کشید و این بازی قدرت بود که مأمون به آن اشراف کامل داشت. لذا شرایط مساعد برای طرح مشروعیت قوی تری نسبت به مشروعیت ایجاد شده در بغداد فراهم شد. مأمون از اوضاع جدید به خوبی استفاده کرد. لازمه رفتارهای استیلاجویانه یکی در دسترس بودن دال های شناور است

که توسط گفتمان های موجود تثبیت نشده اند. لذا گفتمان مورد نظر آن عناصر را در یک پروژه سیاسی معنا می بخشد. (مارش، ۱۳۷۸: ۲۰۹) دوم اینکه قدرت سیاسی، قدرت آمرانه (مشروع) است. (عضدانلو، ۱۳۸۴: ۴۷۷) اقتدار وضعیتی است که در آن اعمال کنندگان قدرت از نظر مردم دارای حق قدرت اند. پس اقتدار علاوه بر زور، رضایت مردم را هم در بردارد. (صبوری، ۱۳۸۱: ۲۸) تنها در این صورت است که حاکمان می توانند مردم را با خود همراه کنند. سوم آنکه مبنای مشروعیت شان یقیناً می بایست در ظاهر هم که شده قوی تر از مبنای مشروعیت قدرت حاکم باشد. (بشیریه، ۱۳۷۴: ۹۵؛ Burlatsky, 21) مامون با طرح جدیدی از گفتمان قدرت سیاسی در حقیقت از قدرت اجتماعی نیز برخوردار شد و از آن برای کسب مشروعیت استفاده کرد. او توانست رضایت مردم را فراهم نموده و خود را بر حق و حکومت امین را طرد و غیرخودی جلوه دهد.

مامون و مقابله با جریانهای مخالف

خونخواهان امین

کشته شدن خلیفه واکنشهایی در پی داشت. سه جریان در حوزه ی عراق در همان آغاز کار علیه مأمون به پا خاست، این سه جریان از آن جهت اهمیت دارد که همگی خواستار بازگشت سنت عباسی و اقتدار عربی بودند، مخالفت بیشتر با تمایلات و نگرش های مأمون بود.

۱- حسن الهرشی (۱۹۸ هـ)

اندکی پس از مرگ امین یعنی در همان سال ۱۹۸ هـ حسن الهرشی به پا خاست. وی خواستار بازگشت سنت عباسی بود و شعار او «الرضا من آل محمد» بود، (طبری، [بی تا] ۵۲۷/۸) ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۳۰۱/۶ ابن خلدون، ۱۴۱۳: ۲۹۷/۳ یعنی شعاری که عباسیان در آغاز، جنبش خود را براساس آن قرار دادند. او به دنبال ترغیب حامیان عباسی بوده است. منابع اطلاعات بیشتری از او نداده اند. او به هر قریه و آبادی که می رسید غارت می کرد و به جمع آوری خراج می پرداخت، او در بیابانها به سر می برد و دیگر خبر دقیقی از او نیست.

۲- ابوالسرایا (۱۹۹ هـ)

حرکت او از کوفه شروع شد، ابتدا رهبری از آن ابن طباطبا است. اما پس از مدتی آن را به سری بن منصور شیبانی مشهور به ابوالسرایا سپرد، تا زمانی که ایندو با یکدیگر بودند، شورش جدی بود و مشکلات بسیاری ایجاد کردند اما چون جدا شدند رفته رفته حرکت هم تحلیل رفت و سرانجام سرکوب شدند. شعار این جریان هم «الرضا من آل محمد» بود. حضور حسن بن سهل برادر فضل بن سهل در عراق یکی از عوامل این جریان بود. (یعقوبی، ۱۴۱۹/۱۹۹۹ م: ۳۱۲/طبری، [بی تا] ۵۳۰/۸ مسعودی، [بی تا]، ۲۶/۴ ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۳۰۹/۶ ابن خلدون، ۱۴۱۳: ۲۹۹/۳)

۳- نصر بن شیبث (۱۹۹ هـ)

شورش نصر بن شیبث یکی از خطرناکترین شورشها بود. نصر بن شیبث از اعراب متعصب و از طرفداران امین بود، از این رو کینه ی مأمون را به دل داشت و در همان ابتدای کار، گروهی از اعراب مخالف را با خود همراه کرد و در جزیره بر علیه خلیفه شورش کرد او گفته بود من از آن رو با مأمون می جنگم که عجم را بر عرب برتری داده است. این شورش مشکلات بسیاری ایجاد کرد و سرانجام با حضور عبدالله بن طاهر سرکوب شد. (یعقوبی، ۱۴۱۹/۱۹۹۹ م: ۳۱۳/ ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۳۱۲/۶)

پس از سرکوبی جریانهایی که به خونخواهی خلیفه امین به پا خاسته شده بود اینک زمان آن رسیده بود که شرایط عراق برای بازگشت مأمون آماده شود. «مأمون در سال ۱۹۸ هـ ولایت جبال فارس، اهواز، بصره و کوفه را به حسن بن سهل سپرد، و نامه ای به طاهر نوشت که او امور بغداد را به وی سپرد و خود به رقه رود.» (یعقوبی، ۱۴۰۸/۱۹۸۸ م: ۷۰/طبری، [بی تا] ۵۳۰/۸ ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۳۰۹/۶)

قیامهای علویان

قیامها و شورشهایی که در حوزه ی عراق و گاه حجاز انجام گرفت، اغلب ماهیت سیاسی داشته و در تقابل با خلافت مأمون و سیاستهای ضد عباسی او بود، اما در این میان با حرکتهایی مواجه می شویم که ماهیت علوی و شیعی نیز داشتند. علویان از آغاز حکومت عباسی با بی مهری خلفا مواجه شده بودند. آنها در دوران منصور شکنجه و آزار شدند و بسیاری از آنان در زندانهای تاریک و نمناک کوفه و بغداد درگذشتند و شماری در جرز دیوارهای بغداد زنده زنده مدفون شدند. بعد از منصور نیز نه علویان آرام نشستند و نه خلفای عباسی از کشتار و شکنجه

و تعقیب دست کشیدند. در سال ۱۶۹ هجری علویان به تنگ آمده از آزار عباسیان، در مدینه به رهبری حسین بن علی، علیه هادی عباسی قیام کردند و بیشتر آنان در فح - میان مکه و مدینه - به شهادت رسیدند. در دوران هارون نیز شماری از علویان به قتل و بند وزندان گرفتار شدند. قیام‌ها، دعوت‌ها و تعقیب و گریزها پیوسته ادامه داشت. تا اینکه در زمان مأمون فرصت بیشتری پیدا کردند. علویان با دعوت به «الرضا من آل محمد» به زودی بر حجاز (مکه و مدینه) یمن، کوفه، بصره، واسط و اهواز مسلط شدند و دعوتشان در تمام این مناطق گسترده شد. (یعقوبی، ۱۹۹۹/۱۴۱۹ م: ۴۴۴/۲ - ۴۴۶)³

در کوفه، قیام زید بن موسی بن جعفر معروف به زیدالنار که مأمون را از خلافت خلع کرد و قدرت به دست آورد. همچنین قیام ابراهیم بن موسی بن جعفر در یمن که علم شورش افراشت. حسین بن حسن افطس هم که با محمد بن جعفر الصادق (ع) بیعت کرده بود و برای او تبلیغ می کرد، او در حجاز بود و مدتی کارش بالا گرفت. (طبری، [بی تا] ۵۴۰/۸ / مسعودی، [بی تا]، ۲۶/۴ / ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۳۱۷/۶ / ابن خلدون، ۱۴۱۳: ۳۰۱/۳)

اوضاع قلمرو خلافت این گونه آشفته بود و مرو، مرکز خلافت مأمون، از حجاز و عراق که مرکز شورش‌های علویان بود، فاصله بسیار داشت، و مأمون برای رفع خطر علویان، که اساس حکومت عباسی را تهدید می کرد، در پی چاره اساسی و همیشگی بود؛ از این رو برای فرو نشانند قیام‌های پیاپی علویان، علی بن موسی (ع) را از مدینه به مرو احضار و به اجبار او را ولی عهد خود کرد و «الرضا» نامید. (۲۰۱ هـ) (یعقوبی، ۱۹۹۹/۱۴۱۹ م: ۳۱۵ / طبری، [بی تا] ۵۵۴/۸ / مسعودی، [بی تا]، ۲۸/۴ / ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۳۲۶/۶ / ابن خلدون، ۱۴۱۳: ۳۰۴/۳ / ابوالفرج اصفهانی، ۱۳۷۲: ۴۰۵، ۴۹۹)

ولایتعهدی امام رضا(ع)

مأمون با این تدبیر روش خلفای قبلی یعنی به انزوا کشیدن علویان را تغییر داد و در عوض به دنبال جلب توجه آنها برآمد. مأمون از طرفی بعد از سرکوبی مخالفین خلافت خود و آرام

³. مقاتل الطالبیین، شرح حال علویانی که در زمان مأمون قیام کردند را آورده است. اصفهانی، ابوالفرج؛ مقاتل الطالبیین، تحقیق: سیداحمد صقر؛ الطبعة الاولى، قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۴ق. ۱۳۷۲ش صص ۴۲۰-۴۳۵

کردن عباسیان افراطی و ایجاد آرامش نسبی در عراق با این اقدام به دنبال آن بود که رضایت علویان را نیز نسبت به خود جلب، و هرچه زودتر تمهیدات ورود خود به مرکز خلافت را آماده کند. فراخواندن علی بن موسی الرضا(ع) به خراسان و پیشنهاد ولایتعهدی به ایشان، نتایج مطلوبی برای مأمون به بار نیاورد. هرچند علی بن موسی(ع) با اکراه و شرایط خاصی این پیشنهاد را پذیرفت و از جریان حوادث آگاهی داشت. (شیخ صدوق، ۱۴۰۴ق: ۱۶۱-۱۵۱) مأمون همچنین مساله ولایتعهدی را به عنوان ابزاری برای تحکیم خلافت خود، مطرح کرد تا دو مشکل را از سر راه خود بردارد؛ یکی آرام کردن سرزمینهای خلافت و سرکوبی قیام علویان و دیگری، نظارت بر علی بن موسی(ع) و دفع خطر بالقوه ای که از ناحیه ایشان برای خلافت خود، احساس می کرد. چرا که علی بن موسی(ع) و اخلافش، خلافت را حقوق الهی خود می دانستند و بدین گونه خلافت عباسی را زیر سوال برده بودند. (قاضی نعمان، ۱۴۱۲ق: ۳۴۲)

هنگامیکه مأمون لقب خلیفتی الرضا من آل محمد را برای علی بن موسی الرضا(ع) برگزید که محیط فکری انقلاب عباسی را فرا یاد می آورد. ظاهراً امیدوار بود که مسلمانان گرد عضوی از خاندان بنی هاشم فراز آیند که نقشی در منازعه ی میان عراق و خراسان که امپراتوری عباسی را سخت به آستانه ی تجزیه کشانده است ندارد.^۴ اما کاملاً برخلاف آنچه انتظار می رفت، پیش آمد و اعلام علی بن موسی(ع) به جانشینی خلیفه بار دیگر آتش منازعات را برافروخت.

مأمون دستور داد که مردم به جای لباس سیاه، سبز بپوشند همه پوشیدند، مگر اسماعیل بن جعفر بن سلیمان بن علی هاشمی (عباسی) که عامل مأمون در بصره بود و از پوشیدن لباس سبز امتناع ورزید و گفت: این نقض بیعت است هم با خدا و هم با او. در مکه نیز حمدویه بن علی بن عیسی سر نافرمانی گشود، در بغداد با «ابراهیم بن مهدی» معروف به «ابن شکلر» بیعت کردند و او را خلیفه خواندند و «مرضی» لقب یافت و امور را به دست گرفت و در مسجد مدینه در بغداد با مردم نماز خواند، گروهی همراه او بودند و گروهی همراه مأمون (یعقوبی، ۱۴۱۹/۱۹۹۹ م: ۳۱۶/طبری، [بی تا] ۵۵۷/۸ مسعودی، [بی تا]، ۲۸/۴ ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۳۴۵/۶ ابن خلدون، ۱۴۱۳: ۳۰۴/۳)

واکنش عباسیان در پاسخ به اقدام مأمون سریعتر از آن بود که بتوان تصور کرد، عباسیان یکبار دیگر خطر را احساس کردند و بلافاصله موضع گرفتند. مطمئناً عباسیان خلافت را به سادگی به دست نیاورده بودند که به سادگی از دست بدهند. آنها به خوبی می دانستند که از

دست رفتن خلافت یعنی پایان نفوذ و اقتدار عباسیان. لذا به شدت مخالفت کرده و حتی تا آنجا پیش رفتند که خلیفه ای جدید معرفی کرده و با او بیعت کردند. در این میان گاه اختلافات سنتی را به میان کشیده و فضل بن سهل را در رأس توطئه گران این مساله قرار می دادند.

«مأمون به بغداد فرمان داد تا برای علی بن موسی (ع) بیعت بگیرند و لباس سبز بپوشند، پاره ای سر به فرمان آوردند و برخی از پذیرش آن سرباز زدند و گفتند: خلافت از بنی عباس بیرون نرود. این از بافته های فضل بن سهل است، آنها روزی چند بدین هنجار بمانند، گروهی از آنها نیز گفتند: یکی را در میان خود به خلیفگی برمی گزینیم و مأمون را از تخت به زیر می کشیم. منصور و ابراهیم _ دو فرزند مهدی _ بیش از دیگران بر این سخن پای می فشردند.» (ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۳۲۶/۶)

«مأمون با این اقدام نشان داد که امام رضا(ع) شایسته ترین فرد برای خلافت پس از اوست. ظاهراً قصد مأمون آن بوده است که از عباسیان یا علویان، بدون تمایز هر کدام که شایسته تر باشد، بر تخت خلافت جلوس کند. این عمل با شکست روبه رو شد چرا که افکار عمومی مردم عراق مساعد این امر نبود. عراقیان که به مشروع بودن عباسیان معتقد و وفادار بودند، نمی توانستند منظور از این سیاست مأمون را فهم کنند و آنرا دسیسه ای از فضل وزیر پنداشتند و بی درنگ موضع گرفتند.» (هولت و لمبتون، ۱۳۷۷: ۱۷۹)

البته در جریانات آغاز خلافت مامون نباید از نقش مهم و تاثیرگذار فضل بن سهل غافل شد. وی به عنوان مشاور و وزیر، اساس سیاست مامون را پی ریزی می کرد. مشاوره مامون برای همراهی با هارون در سفر به خراسان، تحریکات وی به منظور نبرد با امین و راه حل فضل مبنی بر ولایت عهدی علی بن موسی (ع) از جمله این اقدامات می توان ذکر کرد (ابن طقطقی، ۱۴۱۸: ۲۱۱).

مامون در مسیر بازگشت به بغداد

برای دستیابی به تداوم سلطه و اقتدار، هژمونی باید موفق شود تا به کمک ابزارهای زبانی و غیرزبانی گفتمان، در جامعه ثبات سیاسی پدید آورد. گفتمان گاه به کمک اقناع ایدئولوژیک و برانگیختن، گاه به وسیله زور و ایجاد وحشت می تواند تا مدتی ثبات سیاسی را حفظ کند.

مأمون که در وضعیت دشواری قرار گرفته بود، لجام خلافت را چسبید و با تدابیر و تحلیل خود از شرایط پیش آمده، بار دیگر مسیر دستیابی به قدرت را برای خود در حوزه اسلامی بازگرداند. مسیری که اینبار در اثر از میان بردن رقبایش ایجاد می شد. قدرت و دستیابی به

حکومت برای مأمون به هر روشی انجام می گرفت و اینبار سیاست در از میان به در بردن نزدیکان وی بود. دعوت علی بن موسی الرضا(ع) به خراسان، پیشنهاد خلافت به ایشان و مشکلاتی که در اثر آن در بغداد ایجاد شده بود، مأمون را واداشت تا از فرصت پیش آمده استفاده کرده و با چرخش در برنامه هایش علی بن موسی الرضا(ع) را کنار بگذارد. علی بن موسی(ع) علاوه بر اینکه از خاندان ائمه اطهار علیهما السلام است، در خراسان نیز محبوبیت بسیاری داشت و رفته رفته خطر او را احساس می کرد. مأمون به خوبی می دانست که دیگر خراسان جایی برای ماندن او نیست و اگر دیر بچنبد امکان اینکه دیگر نتواند به عراق وارد شود نیز می رود. در این بخش از چالش پیش روی مأمون دو شخصیت قرار داشتند؛ علی بن موسی الرضا(ع) و فضل بن سهل. مأمون در سیاست بازی ماهرانه خود، تصمیم به از میان به در بردن هر دو شخصیت تاثیرگذار کرده و سپس بتواند آزادانه و پیروزمندانه به بغداد بازگردد.

«منابع انگیزه ی رفتن مأمون به عراق را گزارش علی بن موسی الرضا(ع) از اوضاع آشوب و اخبار ناگوار آنجا ذکر کرده اند، چیزی که فضل بن سهل آنرا از مأمون پنهان می کرد.» (طبری، [بی تا] ۵۶۴/۸ / مسعودی، [بی تا]، ۲۸/۴ / ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۳۴۶/۶)

اشپولر شرایط طبیعی را هم دلیلی بر بازگشت مأمون به بغداد می داند: خراسان و شمال ایران در سال ۲۰۱ هـ دستخوش قحطی سختی شد و پس از آن در سال ۲۰۳ هـ سلاسل از زلزله های شدید که ۷۰ روز دوام داشت، مخصوصاً در ماوراء النهر روی داد و خلیفه را واداشت و وی از سرخس عازم بغداد شد. (اشپولر، ۱۳۷۹: ۹۸)

«مأمون چون قصد بازگشت را داشت همه ی بزرگان خراسان را جمع کرد و از آنها دلجویی نمود و سپس از آنها نظرخواهی کرد و رجاء بن ابی ضحاک را عامل آنها قرار داد.» (یعقوبی، ۱۹۸۸/۱۴۰۸ م: ۷۰)

همزمان با حرکت مأمون به سمت عراق، دو اتفاق مشکوک در خراسان صورت گرفت، که بدون شک دستان مأمون در آنها آغشته بود. اما مأمون اظهار بی اطلاعی کرده و حالت حق به جانب گرفت تا به نحوی همه چیز فراموش شود.

غالب گزارشها کشته شدن فضل در حمام در سرخس به تحریک مأمون را تأیید کرده اند. (طبری، [بی تا] ۵۶۴/۸ / مسعودی، [بی تا]، ۲۸/۴ / ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۳۶۸/۶) مأمون در نمایشی جالب، خود را بی گناه جلوه داد و سرعاملین قتل را برای برادر فضل، حسن، به عراق فرستاد. مأمون خوب می دانست که در این شرایط خاص اگر حسن بن سهل پی ببرد که او در قتل

برادرش دست داشته است، احتمال ایجاد کودتایی علیه او وجود خواهد داشت. مسلماً حسن بن سهل نیز شرایط را درک کرده بود و چاره ای جز پذیرفتن حقیقت نداشت.

گزارش منابع، حکایت از آن دارد که مأمون، علی بن موسی (ع) را خطرناکتر از فضل می دانست. زیرا با از میان برداشتن وی، بلافاصله اخبار آنرا به عراق فرستاد تا شاید بتواند بدین طریق آرامش را به خاندان عباسی بازگرداند و شرایط را برای ورود خود آماده سازد.

«مأمون خبر درگذشت علی بن موسی (ع) را به حسن بن سهل نوشت و گفت به بنی عباس و وابستگان و مردم بغداد نیز اطلاع بده.» (طبری، [بی تا] ۵۶۸/۸) «حسن بن سهل نیز به مردم و به اطلاع عباسیان رساند و گفت: شما باید به اطاعت مأمون گردن نهید» (ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۳۵۱/۶ / ابن خلدون، ۱۴۱۳: ۳۰۸/۳)

مأمون برای رفتن به بغداد احتیاط کامل به خرج داد، تا آنجا که طی مسیر بغداد، دو سال طول کشید و در این میان تمامی اخبار را زیر نظر داشت، مأمون تا آنجا تعلل کرد که «در سال ۲۰۳ هـ اوضاع در بغداد آرام شد و مردم بغداد «ابراهیم بن مهدی» را برکنار کردند و از مأمون دعوت به عمل آوردند.» (یعقوبی، ۱۹۹۹/۱۴۱۹ م: ۳۱۶ / طبری، [بی تا] ۵۷۰/۸ / مسعودی، [بی تا]، ۲۸/۴ / ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۳۵۱/۶)

مأمون با تمام اینکه شرایط را برای ورود خود به بغداد آماده می دید اما باز هم جانب احتیاط را از دست نداد بدین معنا که «مأمون با رسیدن به همدان به طاهر که در رقه بود، نامه نوشت تا به نهروان آمده و به او بپیوندد و با یکدیگر به بغداد وارد شوند.» (طبری، [بی تا] ۵۷۴/۸ / ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۳۵۸/۶)

بدین ترتیب مأمون در بدو ورود به بغداد هم طاهر را زیر نظر داشت و هم حضور طاهر می توانست تداعی ایامی باشد که بغداد در حالت بسیار رقت باری سر تسلیم به طاهر فرود آورده و این خود هراسی در دل بغدادیان ایجاد می کرد و زمینه های هر حرکتی را از بین می برد.

«مأمون در ماه ربیع الاول سال ۲۰۴ هـ به همراه طاهر وارد مدینه الاسلام بغداد شد و آشوبها فرو نشست. خانواده، خویشان، فرماندهان، بزرگان و پسران به درگاه او می آمدند و درود می فرستادند او که جامه ی سبز پوشیده بود، بعد از ۸ روز به در آورد و لباس سیاه پوشید.» (یعقوبی، ۱۹۹۹/۱۴۱۹ م: ۳۱۹ / طبری، [بی تا] ۵۷۴/۸ / مسعودی، [بی تا]، ۲۸/۴ / ابن اثیر، ۱۴۲۰: ۳۵۸/۶)

«دینه وری می گوید: مأمون حرکت کرد، وارد بغداد شد، پادشاهی برای او استوار و کارها رو

به راه گردید.» (دینه وری، ۱۳۷۹: ۴۰۰) همزمان با حضور مأمون در بغداد هر چیزی به حالت عادی خود برگشت، انگار که اتفاقات اخیر به وقوع نپیوسته اند. همه ی نمادهای زندگی کوتاه شیعی اش به کنار نهاده شد، به استثنای اینکه مأمون لقب «امام» را حفظ کرد که بعدها توسط خلفای دیگر عباسی ادامه پیدا کرد. (Shaban, 1976: P.47)

نتیجه گیری

ساختار قدرت عباسیان بعد از هارون الرشید و تحولاتی که با سیاستهای مامون شکل گرفت از جمله مسائل مهمی است در این مقاله به آن پرداخته شد. هارون الرشید با اتخاذ سیاستی جهت کاهش مشکلات مناطق مختلف، عامل تحولاتی در حوزه خلافت گشت. خراسان یکی از مراکزی بود که همواره آبستن حوادثی می شد و تا قبل از هارون با استفاده از عاملان حکومتی در آن منطقه اقدامات خلافت به انجام می رسید. هارون الرشید عاملان را برچید و از نزدیکان خود بر مناطق گماشت. این مسئله در کوتاه مدت بخشی از مشکلات را برطرف کرد اما چالش دستیابی قدرت بعد از هارون به مهمترین مسئله دولت عباسی تبدیل گشت. مامون در این میان در راه دستیابی به قدرت و کسب خلافت با اتخاذ برنامه‌ها و اقداماتی سیاسی نقشی مهم در تحکیم خلافت عباسیان و روی کار آمدن خودش داشت. او با استفاده از گفتمان قدرت، چالشهای پیش روی خود را کنار زد، گفتمانی که بازتولید نظام معنایی خود را ایجاد کرد. مامون با توجه به گرایش به ایرانیان و تربیت نزد وزیری ایرانی، در ابتدای کار به خراسان رفت و بعد از مرگ هارون الرشید، مواجه با محمدامین شد که عربی و تعصب خاصی نسبت به عباسیان داشت. وی خود به مقابله مستقیم با امین نرفت و از طریق نیروهایش، امین را از میان برداشت، اوضاع عراق و گرایش آنها به عصیبت عربی، موجب بروز ناآرامیهای گشت که مامون در گام بعدی ناآرامیهای عراق را فرونشاند، سپس علویان که قیامهایی نیز داشتند، را مورد توجه خود قرار داد و بعد از آن علی بن موسی الرضا (ع) را به خراسان فراخواند و پیشنهاد ولایتعهدی به وی داد. مامون مساله ولایتعهدی را به عنوان ابزاری برای تحکیم خلافت خود، مطرح کرد تا دو مشکل را از سر راه خود بردارد؛ یکی آرام کردن سرزمینهای خلافت و سرکوبی قیام علویان و دیگری، نظارت بر علی بن موسی (ع) و دفع خطر بالقوه ای که از ناحیه ایشان برای خلافت خود، احساس می کرد. در ادامه مامون با آگاهی از محبوبیت علی بن موسی (ع) و کاسته شدن اقتدار خود، با ترسیم تراژدی دیگر، ابتدا علی بن موسی (ع) را در خراسان به شهادت رساند و سپس وزیر لایق ایرانی اش یعنی فضل بن سهل را از میان برداشت. سرانجام با افتخار شرایط را برای ورود به بغداد مهیا ساخت. در این میان بازهم جانب احتیاط را از دست نداد و در راه رسیدن به بغداد همه جوانب را به نفع خود تمام کرد. بدین ترتیب مامون در راه کسب قدرت و رسیدن به خلافت از هر روش و اقدامی فروگذار نکرد و هدف اصلی خود را رسیدن به قدرت قرار داده بود.

منابع

- ۱- ابن اثیر، عزالدین، *الکامل فی التاریخ*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰/۲۰۰۰ م، جلد السادس،
- ۲- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *العبر و دیوان المبتدأ و الخبر...*، بیروت، دارالکتاب العلمیه، ۱۹۹۲/۱۴۱۳ م، جلد الثالث.
- ۳- ابن طقطقی، محمدبن علی بن طباطبا، *الفخری فی الاداب السطانیه و الدول الاسلامیه*، تحقیق: عبدالقادر محمدمایو، بیروت: دارالقلم العربی، ۱۴۱۸ق.
- ۴- اشپولر، برتولد، *تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی*، جلد اول، ترجمه جواد فلاطوری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۹.
- ۵- اصفهانی، ابوالفرج؛ *مقاتل الطالبیین*، تحقیق: سیداحمد صقر؛ الطبعة الاولى، قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۴ق. ۱۳۷۲ش
- ۶- بشیریه، حسین؛ *جامعه شناسی سیاسی نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*، تهران: نشر نی، ۱۳۷۴.
- ۷- بلعمی، *تاریخنامه ی طبری*، به تصحیح محمد روشن، جلد چهارم، تهران: انتشارات سروش، ۱۳۸۰
- ۸- تاجیک، محمد رضا، *گفتمان، یادگفتمان و سیاست*، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۳.
- ۹- الخضری بک، محمد؛ *محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه - الدولة العباسیه*، مصر: مطبعة الاستقامة، ۱۳۸۲ق،
- ۱۰- دنیل، التون ل، *تاریخ سیاسی و اجتماعی خراسان، در زمان حکومت عباسیان*، ترجمه: مسعود رجب نیا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷،
- ۱۱- دینه وری، احمد بن داوود، *اخبار الطوال*، تحقیق: عبدالنعیم عامر، قم: انتشارات المکتبه الحیدریه، ۱۳۷۹.
- ۱۲- سلطانی، سیدعلی اصغر، *تحلیل گفتمان به مثابه نظریه و روش*، مجله علوم سیاسی، سال هفتم، ش ۲۸، زمستان ۱۳۸۳.
- ۱۳- شیخ صدوق، *عیون اخبار الرضا*، جزء ثانی، بیروت، موسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ق

- ۱۴- صبوری، منوچهر، *جامعه شناسی سیاسی*، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۱.
- ۱۵- طبری، محمد بن جریر: *الرسول والملوک*، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث [بی تا]، جلد الثامن
- ۱۶- طبری، محمد بن جریر: *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ سوم: تهران، اساطیر، ۱۳۶۹ش، ج ۱۲،
- ۱۷- عضدانلو، حمید؛ *آشنایی با مفاهیم اساسی جامعه شناسی*، تهران: نشر نی، ۱۳۸۴.
- ۱۸- فیرحی، داود؛ *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام*، تهران: نشر نی، ۱۳۷۸.
- ۱۹- قاضی نعمان، *شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار*، جزء ۱۴، تحقیق سید محمد حسینی جلالی، قم: موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۲ق
- ۲۰- قجری، حسنعلی و جواد نظری، *کاربرد تحلیل گفتمان در تحقیقات اجتماعی*، تهران، نشر جامعه شناسان، ۱۳۹۱.
- ۲۱- کسرابی، محمدسالار و علی پوزش شیرازی، «*نظریه گفتمان لاکلا و موفه ابزاری کارآمد در فهم پدیده های سیاسی*» فصلنامه سیاست، دوره ۳۹، ش ۳، پاییز ۱۳۸۸.
- ۲۲- کلانتری، عبدالحسین، *گفتمان از سه منظر زبان شناختی، فلسفی و جامعه شناختی*، تهران: نشر جامعه شناسان، ۱۳۹۱.
- ۲۳- لاکلاو، ارنستو، «*گفتمان*» ترجمه حسینعلی نوذری، فصلنامه گفتمان، شماره صفر، تهران: بهار ۱۳۷۷.
- ۲۴- لمبتون آن. کی و هولت پی. ام.، *تاریخ اسلام، پژوهش دانشگاه کمبریج*، ترجمه احمد آرام، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷،
- ۲۵- مارش، دیوید و جری استوکر، *روش و نظریه در علوم سیاسی*، ترجمه: امیر محمد حاجی یوسفی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸.
- ۲۶- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، بیروت، دارالمعرفه [بی تا]، جلد الثالث
- ۲۷- مقدمی، محمد تقی، «*نظریه گفتمان لاکلا و موفه و نقد آن*»، فصلنامه علمی پژوهشی معرفت فرهنگی اجتماعی، سال دوم، شماره دوم، بهار ۱۳۹۰.

- ۲۸- یعقوبی، ابن واضح، *التاریخ الیعقوبی*، با حواشی خلیل المنصور، بیروت، دارالکتاب العلمیه، ۱۹۹۹/۱۴۱۹ م،
- ۲۹- یعقوبی، ابن واضح، *کتاب البلدان*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۸/۱۴۰۸ م
- ۳۰- یورگنس، ماریان و لوئیز فیلیپس، *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۹.

- 4- Burlatsky, Fyodor, **The Modern state and politics**, printed in the Union of Soviet Socialist Republics, 1979.
- 5- Frye, R.N, **The Cambridge History of IRAN**, Volume 4, Cambridge University, 1975.
- 6- Howarth, David, **Discourse Theory in the theory and methods in political science**, Edited by D. Marsh and G. Stokes. Londons; macmillan press.
- 7- Laclau, E, and Mouffe, C, **Hegemony and socialist strategy towards a radical democratic politics**, Landon, New York, verso, 1985.
- 8- Shaban, M.A, **Islamic History**, Cambridge university, 1976.